

یا حاصل اندیشه بشر؟ بافته خیال و وهم ● فلسفه؛

در بحث گذشته گفتیم که «فلسفه مولود تفکر است و با تفکر آغاز می شود و به ملت و زمان و مکان خاصی تعلق ندارد؛ از آن روز که در میان همه مجهولات و ناشناخته هایی که بشر در آرزوی دست یافتن به آنها از بدو آفرینش خویش برده، یکسرشته از مسائل حیاتی که مربوط به نظام کلی عالم و جریان عمومی امور جهان و رمز هستی و راز دهر بوده، او را به کنکاش و فعالیت فکری وا داشته و نهایتاً همین خواهش فطری از برای دست یافتن به مسائلی همچون مبدأ و غایت هستی، تناهی و عدم تناهی، علت و معلول... علمی بنام فلسفه را برای بشر فرام آورده است.»

پروفسور شگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم

به بیانی دیگر، فلسفه سرپای هستی را جولانگاه فکر بشر قرار می دهد و عقل و فکر بشر را سوار بر مرکب خویش بسوی عوالمی که منتهای این خواست فطری اوست، پرواز می دهد. بدین ترتیب تاریخ فلسفه نیز با تاریخ فکر بشر توأم است، اما بطور مدون و مضبوط، آثار نهضت عظیم علمی و فلسفی یونان است که تقریباً از دو هزار ششصد سال قبل، باقی مانده است و این قدمت جز بخاطر این نیست که دانش در میان همه مقلدسات

فلسفه چیست؟ (۲)

طوبی کرمانی

بشر یگانه چیزی است که همه افراد، از هر نژاد و هر مسلکی آنرا گرامی می داشته است و حتی نادان ترین افراد، دانش را محترم شمرده و خود را دانشمند قلمداد می کردند. و به قطع، این محبوبیت از برای دانش، صرفاً از آن جهت نبوده که بهترین ابزار زندگی است و انسان را در مبارزه حیاتی و تسلط بر طبیعت توانا می سازد، زیرا اگر چنین بود، می بایست انسان همواره بدان دید بر دانش بنگرد، در حالیکه تاریخ دانش بشری مقرون و توأم با رنجها و مصائبی است که بزرگان علم در راه کسب آن، تلخیش را به جان خریده اند و از خود گذشتگیها کرده و از خوشبهای زندگی دست کشیده اند. پس بیوند علم و روح بشری پیوندی محکمتر و والاتر از این مسائل دون است.

ما در این مقاله و مقالات آینده بر آنیم که به شناخت دقیق تر فلسفه پردازیم و برای روشن شدن موضوع، در ابتدای سخن، خواهیم گفت که علم یعنی چه؟ و در تاریخ عمر علم، به چند معنی از آن بهره گرفته شده است و نیز فلسفه به چه معانی بکار رفته است و آیا اصولاً بر فلسفه، که تقریباً با لفظ علم، مترادف بوده

است، نام علم می توان نهاد؟ و اصولاً بر آنیم که در حد توان پاسخگوی این باشیم که آیا فلسفه یک گره و معضل ناگشودنی است و اینکه مجادلات و مباحثاتی که بین پیروان و معتقدان، و از سوی دیگر متکران فلسفه، و از طرفی بین دو مشرب فلسفی افلاطونی و شاگردش ارسطونی در طی حدود دوهزار سال بر پاست، حکایت از اصالت و واقعیتی دارد و یا اصلاً فلسفه، نه حاصل اندیشه بشری، که یافته خیال و وهم است.^۱

کلمه علم دارای معانی متعددی است و لذا برای پرهیز از مغالطه، بواسطه اشتراک لفظی و نیز روشن شدن بحث، با جمال به آن معانی پرداخته، آنگاه در مقایسه و مقابله میان فلسفه و علم، معنای مورد نظر را مشخص خواهیم ساخت.

۱- اولاً تعریف علم از دیدگاه منطقی، عبارت است از «حضور صورة الشيء عند المقل» یعنی انتقاش صورت اشیاء در نزد عقل و ذهن و لذا با توجه به این تعریف، اولین معنای علم و ادراک، مطلق دانش و معرفت است که نقطه مقابل آن جهل است و علم بدین معنا، شامل کلیه آگاهیهایی می شود که به طور

منفرد و بدون تصدیق و حکم برای انسان فراهم آمده و یا بر اساس یک سلسله اصول و قوانین، حول موضوعی مشخص ترتیب پذیرفته است. و بدین ترتیب، اخلاق، دین، عرفان، تاریخ، سیاست، ریاضیات، فیزیک... علم شمرده می‌شوند و کسی که یک یا چند رشته از آنها را بداند، عالِم نامیده می‌شود و با این توضیح، علم بدین معنا شامل فلسفه نیز خواهد شد و هر فیلسوفی را می‌توان عالِم نامید.

۲- یکی دیگر از معنای کلمه علم، «یقین» است، که بیانی و گزارشی است از حالات روانی انسان. البته روشن است که یقین در مقابل دیگر حالات، یعنی ظن و شک است. یعنی زمانی که انسان از مرحله شک و ظن گذشته و به مرحله قطع و یقین می‌رسد، گویند نسبت به آن امر و مسئله «علم» حاصل شده است.

۳- سومین معنا از علم که امروزه بسیار رایج و متداول است و برای مقبول بودن سخن و نظریه‌ای آن را به مهر علمی مسموم می‌سازند، عبارت است از دانشی که بروش تجربی تحصیل می‌شود.^۳ چنانچه روشن است در این معنا، علم در مقابل جهل قرار ندارد، بلکه در مقابل کلیه دانش‌هایی تکرار دارد که تجربه پذیر نیستند. بنابراین علم تجربی یکی از دانش‌هایی است که بشر در اختیار دارد چون فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی... لازم به ذکر است که گروهی این معنا از علم را، همچنانکه گفتیم، حتی در مقابل ریاضیات که معرفتی خاص است و صرفاً از طریق عقل حاصل می‌شود، قرار می‌دهند و گروهی این معنا، یعنی علم را اعم از آن می‌دانند که از طریق عقل و یا از طریق تجربه حاصل شده باشد. و ما پس از بیان معانی فلسفه، خواهیم گفت که فلسفه بمعنای خاص آن در مقابل این معنا از علم که صرفاً تجربی است، قرار می‌گیرد.

ناگفته نماند که معانی علم به همین تعداد ذکر شده خلاصه نمی‌شود و از آن گذشته هر تجربه‌ای مفید، آگاهی از نوع علمی به معنای سوم، به ما نمی‌دهد، زیرا

در این معنا، تجربه‌ای ملاک است که تحصیل و تکرار آن برای همگان امکان‌پذیر باشد؛ چرا که «عرفان» ملامت از تجربه‌های درونی عارفان است ولی تجربه‌هایی است که جز برای شخص عارف، امکان دسترسی بدانها برای هیچکس میسر نیست و از این روشاهدات تکرارناپذیر همگانی یا به عبارت دیگر، علم شهودی و حضوری را که غیرقابل انتقال هم هست، مواجهه، و مشاهدات تکرار پذیر همگانی را تجربه نامیده‌اند.

اما در کاربردهای کلمه فلسفه، قدری گسترده‌تر سخن خواهیم گفت. اینکه فلسفه چیست؟ ممکن است غرض تعریف لفظی آن باشد که بقطع، نسبت به اصطلاحات مختلف پاسخهای متعددی می‌تواند داشته باشد مثل لفظ «کلمه» در منطق که به معنای فعل و در

باید لفظ فلسفه با ریشه یونانی آن،

سابقاً به یک معنای عام گفته

می‌شد که شامل جمیع معلومات

نظری و عملی و مترادف کلمه

علم بود و در میان دانشمندان

ماهم همین اصطلاح جریان

داشت. آنگاه بتدریج کلمه

فلسفه به معنی مطلق دانش

عقلی در مقابل دانشهای نقلی به

کار رفت.

ادبیات به معنایی دیگر است؛ و یا کلمه قیاس که در اصطلاح فلسفه معنایی مقایریا بقه دارد؛ اما وقتی از ماهیت و چیستی یک شیء سؤال می‌شود، قطعاً پرسش از حقیقت معنی است و پاسخ آن متعادل نخواهد بود. از این بیان، روشن است که تعریف لفظی بر تعریف حقیقی مقدم است و عدم تفکیک معنی لفظ از حقیقت معنی، موجب اشتباهات و احياناً مغالطات نابخشودنی خواهد شد. همان خطایی که در مورد فلسفه صورت گرفته و بدین ترتیب تعاریف متعددی از جانب گروههای مختلف انجام پذیرفته که البته این تعاریف و تمایز مختلف مربوط به یک حقیقت نیست، چرا که هر گروه، لفظ فلسفه را در معنی لنوی خاصی به کار برده و آنگاه بدان معنی لفظی آن را تعریف کرده‌اند و در نتیجه، هر گروه تعریف گروه دیگر را فلسفه ندانسته و یا اساساً ارزش آنرا منکر شده و یا آنرا جز علم دیگری دانسته‌اند و چنانکه در مقاله نخستین گذشت، سقراط از اطلاق لفظ دانشمند بر خویش، بدان معنا که سوفیست‌ها اراده کرده بودند، امتناع ورزید و بتدریج کلمه سوفیست از مفهوم دانشمند به مفهوم مغالطه کارتنزل کرد و بر عکس، کلمه فیلسوف از مفهوم دوستدار دانش به مفهوم دانشمند و عالیم ارتقاء یافت و باز آنچه‌ایکه گفتیم، لفظ فلسفه با ریشه یونانی اش سابقاً به یک معنای عام گفته می‌شد که شامل جمیع معلومات نظری و عملی، و مترادف کلمه علم، بود و در میان دانشمندان ما هم همین اصطلاح جریان داشت و آنگاه بتدریج، کلمه فلسفه به معنی مطلق دانش عقلی، در مقابل دانشهای ثقلی چون نعمت، تفسیر، حدیث، عروض، اصول و ققه... به کار رفت و البته ارسطو اول کسی بود که دریافت یک سلسله از مسائل با هیچیک از مسائل طبیعی، ریاضی یا اخلاقی، سنخیت ندارد، و لذا باید آن را به علمی جداگانه متعلق دانست و البته خود وی هیچ نامی روی این علم ننهاد. اما از آنجا که از نظر ترتیبی، بعد از بخش طبیعیات قرار داشت در گردآوری آثارش در یک دایرة المعارف، این علم را متافیزیک و ترجمه عربی‌اش را

ما بعدالطبیعه نام نهادند و کم کم این کلمه مساوی و مساوق ماوراءالطبیعه، یعنی آنچه که مربوط به جهانی و رای این جهان محسوس و طبیعی است، گردید، که خود منشاء خطاهای بزرگی شد، به طوری که این خطا از دید ریزین و دقیق انسانی بزرگ و نابه‌ای متفکر چون شیخ الرئیس ابوعلی سینا نیز مغفول افتاد،^۱ به طوری که این سؤال برای او مطرح شد که علی الاصول این علم می‌باید ماقبل الطبیعه باشد و نه ما بعدالطبیعه.

آنگاه مسلمین بهنگام تقسیم ارسطویی درباره علوم، کلمه فلسفه یا حکمت یا علم عقلی را به معنای عام به کار برده و آن را به دو قسمت نظری و عملی تقسیم می‌کردند. فلسفه نظری آن بود که درباره اشیا آنچه‌ایکه هستند، بحث می‌کرد و بر سه قسم الهیات و یا فلسفه



❖ فلسفه به معنای خاص آن یک علم و برترین علوم است و فقط معنای سوم علم که صرفاً تجربی است با فلسفه به معنای خاصش مقابله دارد.

عام و شایع آن، به فنّ و علم خاصی اطلاق نمی‌شد و تعریف خاصی هم نداشت و تنها به معنای علم غیرنقلی بود و فیلسوف به معنی کسی که جامع همه علوم باشد. و به این اعتبار بود که «الحکمة صیرورة الإنسان عالماً غفلیاً مُضاهياً لعالم العینی».

حال با توجه به مقدمات فوق، بر آنیم که بگوئیم اولاً فلسفه به معنای خاصش یک علم است و برترین علمها^۷، ثانیاً فقط معنای سوم علم که صرفاً تجربی است، با فلسفه به معنای خاصش مقابله دارد.

البته معانی دیگر از فلسفه در عصر جدید به کار گرفته می‌شود که حتی برخی از آنها صرفاً با فلسفه منظور ما اشتراک لفظی دارند، که انشاء الله در سخن بعدی پیرامون نظور فلسفه در عصر جدید و نیز موضوع و مسائل فلسفه و تفاوت‌های آن با علم و نیز اختلاف فلسفه با فلسفه... مطالبی عرضه خواهیم داشت.^۸

علیاً، ریاضیات یا فلسفه وسطاء، طبیعیات یا فلسفه سفلی می‌باشد که هر یک نیز دارای تقسیماتی بود. فلسفه عملی دربارهٔ افعال انسان آنچنانکه باید باشد، سخن می‌گفت و به علم اخلاق و علم تدبیر منزل و علم سیاست مُدُن منقسم می‌شد. آنگاه بتدریج، لفظ فلسفه از معنای عامش اختصاصاً بر قسمی از فلسفه نظری، یعنی فلسفه علیا یا اولی یا الهیات یا ما بعدالطبیعة اطلاق شد. بجهت امتیازات و ویژگیها و برتریهایی که خصوصاً در این علم سراغ می‌دادند.^۹ و باین ترتیب، فلسفه به یک معنای خاصتری از حیث تقسیمات فوق، اما همچنان عام از جهت موضوع، بکار گرفته شد^{۱۰}، در حالی که چنین اطلاقی در میان قدمای بندرت اتفاق می‌افتد و همین تغییر نام از یک کل به جزء، سبب یک پندار دیگر شد که فلسفه در قدیم یک علم بود و مسائلش الهیات و ریاضیات و طبیعیات و... بوده اما هم اکنون، ریاضیات و طبیعیات و... از فلسفه جدا و مستقل شده‌اند. در حالی که با توضیحی که گذشت، علوم هیچوقت جزء فلسفه به معنای خاص این کلمه نبوده است تا از آن جدا شود. به عبارت دیگر، علوم چون ریاضیات و طبیعیات و... هم جزء فلسفه بوده به معنای عام و هم جزء فلسفه نبوده به معنای خاص آن و لذا فلسفه به معنا و اصطلاح

مطالعات فلسفی
زیر نویس ها

۱- تصویری که برای من مفاهیم انتخاب شده، در پی ایجاد همین سؤال حسی و ذهنی یک پاسخ منطقی و واقعی از برای آن است.

2- knowledge

3- science

۱- الهیات شفاء، چاپ قدیم ص ۱۵.

۶ و ۷- در پنجهای آینده به این ویژگیها و ادعاهای بیشتر خواهیم پرداخت.

۸- با استفاده از آثار فیلسوف گراژدر علامه طباطبائی استاد بزرگوار شهید مطهری و برتراند راسل.